



## عروس سحر

کلام یا ادب مسجع در پارسی دری

آنگاه که عروس سحر، ز آغوش شب برون جسته ، با نسیم لطیف و عاطفهٔ پگاهی؛ تجدد و تسلسل را ارتسام مینمود. تشعشعات زرفامی ؛ بنهج مروت مردان جاویدانی ، حرارت و نور را بهمه موجودات ارزانی میداشتند.

فلک به مقدم این جلوه گاهی نگارستانی با تبسم و دلربائی سپیده و روشنائی را پیشکش میکرد. دریغا گسترش روز دامن چین عروس سحر گردید.

آفتاب از رواق مشرق باقصری مغرب زبانه کشیده؛ مور و ملخ و پرنده و رونده ، جهت کسب دانه ناچار به ترک لانه شدند.

بلند پروازان بی قباحت بقدم بوسی اولیاً رفتند ، دهقان بچگان با نزاکت به زدودن هر ، هرزه گیاه رفتند.

آژند بافان چهچه سرا فسحت نگهت گل کردند ، آهوبرگان بی تحمل دام را دیدند؛ اما تغافل کردند. شکارگران جغد صفت، در غلاف مکر و تزویر؛ به کمین آمدند. راهروان پاک طینت، در عشق و شجاعت؛ بهر تجدید میثاق؛ به یقین آمدند، بدسگالان سیه اندیشه، غبن و خیانت پیشه ؛ باهم قرین آمدند.

هرکس روان پی کار خود شد، در سلسهٔ معیشت ماهر درپیکار خود شد.

یکی غرق در تصعب ، دیگری ملول ز بیچارگی و تعصب.

یکی ملتمس بدرگاه باری ، دیگری شاکی ز هوای نفسانی.

یکی مهار ز حسرت ، دیگری پریشان ز غفلت.

یکی مباشر مناجات ، دیگری مشتعل منافات.

یکی محو در میامن سپیدی ، دیگری اسیر در فتراک سیاهی.  
یکی سالک تزرع و قوام ، دیگری غائب ز آستانه استفهام.  
یکی تسبیح گوی سجد ، دیگری منکر از حال وجود ؛ اما همه پیرو منشور خدیو جهان ، که ز  
قانون راست نمود چرخ و زمین و زمان.  
آفتاب با جامه زرین با صلابت و تمکین بر سریر باختران تکیه میزد.  
هرکس بساط عرض به پیش خود نهاد، و انگشت عقل را با دندان خیرات و مبرات گزید.  
استدراک نمودند ، که یک روز دیگر در عمر عزیز انفکاک آمد.

متنی که در فوق ملاحظه کردید، ادب سجع نگاری یا کلام مسجع است.  
از حدود قرن سوم هجری در ادبیات پارسی دری رایج بوده ، کاین وضعیت ناشی از طرز تلفظ  
این زبان می شود ، یعنی تحرک هجا ها در حین تلفظ وضعیت موسیقایی را خلق میکنند.  
در سجع نویسی بحد امکان ردیف و قافیه مرعات می شود ؛ اما در آن وزن تحمل نمیشود ، یعنی مانند  
شعر عروضی کمیت هجا ها متناسب نیستند.

در کلام مؤزون ؛ کمیت، یعنی مقدار هجاها محاسبه و متجانس می شوند ؛ از اینجاست که عروض  
پایه و اساس علمی زبان پارسی دری را تشکیل میدهد. زیاده از هزار و دو صد سالست که ادب  
پارسی دری بر محور همین اصل میچرخد؛ زیرا بر قاعده کمی و حسابی استوار است ؛ چون رابطه  
عددی بین دو عینیت قایم و دائم است ، یعنی کهنه و دوران خورده نمیشود. مگر در سجع نویسی  
این قاعده مراعات نشده، تنها به ردیف و قافیه قناعت می شود.

هزار سالست که سجع نویسی وجود دارد . حدود و خصوصیاتش تعیین و مشخص شده ، و آنرا  
چنانچه ارزش و انصاف ادبی اجازه میداد؛ کلام مسجع نامیدند. نه ؛ شعر گفتند ؛ نه شعر نو و نه  
شعر کهنه ؛! طرفه تر از همه، گوینده آنرا نه؛ شاعر و نه ماهر خطاب کردند؛ زیرا روح شاعر و  
جوهر شعر، یعنی وزن در آن غائب است.

اینک ترک و ترکمن زادگان ایرانی؛ چون شاملو و خانلری و...، کز رخ مسامحت و فتور؛ چون  
بدین گذشته و تاریخ مانوس ، و بدین قریحه و فرهنگ در زادشان ملبوس نبودند . در گنجینه پارسی  
دری ، که دیگر پاسبان پاسدار و پاس نگهدار نداشت ؛ ترکتازی کرده و دستبرد زدند. پدیده ئیکه  
چندین بار از سجع نویسی ادناتر است ؛ آنرا شعر نو و خود را شاعر خواندند!! و بدین وتیره بروان  
پاک سالاران این سلوک ، بسخن و سخنگویان سره پارسی دری هتک حرمت را مرتکب شدند. در

عزای چنین ناسپاسی؛ مبرهن است که، رودکی ، فردوسی، سنائی ، دقیقی ، سعدی ، و هزاران سخنسرای حقیقی ما؛ در قبر های مبارکشان ؛چپه غلطیدند.

انتهی